

خاتمه عشق

محمّد سعید میرزایی

شرحی بر یک غزل حافظ

دوش رفته به در می‌کده خواب‌آلوده
خرقه‌تر، دامن وسجاده شراب‌آلوده
آمد افسوس‌کنان، مغیبه باده‌فروش
گفت: بیدار شو ای رهرو خواب‌آلوده!
شستشویی کن و آنکه به خرابات، خرام
تا نگردد ز تو این دیر خراب، آلوده ...
این غزل، گزارش یکی از مکاشفه‌های شبانه
حافظ است. زمان نمادین غزل، شب است.
«دوش» درغزل حافظ، شاید اشارتی به همان
شب ازلی است. شب برمدیدن سپیده خلقت ...
«دوش دیدم که ملائک در میخانه زدند
گل‌آدم بسرشتند و به پیمانه زدند
ساکنان حرم ستر و عفاف ملکوت
با من راه‌نشین باده مستانه زدند...»
□ □ □

باید گفت که قسمت عظیمی از شعر و ادبیات
جهان «روایت» خواب، رؤیا، و مکاشفه است.
این غزل حافظ نیز علاوه بر قلمرو «شب» در
مرزهای سرزمین «خواب» رخ می‌دهد: «دوش»
رفته به در می‌کده «خواب» آلوده ...
□ □ □

اگر بخواهیم دریچه‌ای به تأویل عرفانی این
غزل حافظ بکشاییم، می‌توانیم بگوییم
«خواب‌آلودگی» و «تردامنی» راوی متن (حافظ)
اشاره به تعلقات دنیایی و مادی است؛ چرا که آن
شراب الهی که در خرابات «موسیقیم ربه‌م شراباً
طهوراً»^(۱)

است، آن‌گونه است که «لا یصدعون عنها و
لا یزفون»^(۲) (نه هرگز - هرچه نوشند - درد
سری یابند و نه مستی عقل و رنج خمار کشند) و
«خمار» و «خواب‌آلودگی» در آن راه ندارد.
این است که «مغیبه باده‌فروش» به او نهیب
می‌زند که: «بیدار شو ای رهرو خواب‌آلوده» و
«شستشویی کن و آنکه به خرابات خرام صدتا
نگردد ز تو این دیر خراب، آلوده»
آری، جواز ورود به این خرابات، «پاکی» و
بری بودن از تعلقات دنیایی است.
موعظه «مغیبه» خطاب به راوی ادامه پیدا
می‌کند:

«به هوای لب شیرین دهان چند کنی
جوهر روح، به یاقوت مذاب آلوده»؟
مشابه این مضمون را در دیوان حافظ بازم
می‌توان یافت:

«تو بندی چو گدایان به شرط مزد مکن
که خواجه خود روش بنده‌پروری داند»
به این معنا که خدای را به طمع بهشت و
مواهب آن عبادت نکن، بلکه او را به خاطر
محبت او عبادت کن. این مضمون نیز در عرفان
اسلامی فراوان است: «عده‌ای خدا را برای
رسیدن به ثواب عبادت می‌کنند و این عبادت مرد
بگیران است. عده‌ای خدا را به جهت محبت او
عبادت می‌کنند»^(۳)

دو بیت بعدی ادامه گفتگوی (دیالوگ)
«مغیبه» است:

«به طهارت گذران منزل پیری و مکن
خلعت شیب چو تشریف شباب آلوده
پاکی و صافی شو وز چاه طبیعت به درای
که صفایی ندهد آب تراب آلوده ...»

آدمی باید در پیری نیز خاطرش از گرد تعلق
دنیا پاک باشد و در مقام «طهارت» باشد و خود را
برای به درآمدن از چاه طبیعت آماده سازد، چرا
که پیری آخرین منزل عمر آدمی است و «کل
نفس ذائقه الموت»^(۴) و چه بهتر که «موتوا قبل
آن تموتوا»^(۵) (بمیرید - نفس خود را بکشید -
قبل از آنکه مرگ به سراغتان بیاید) در پاسخ
مغیبه در عالم معنا استدلالی شاعرانه را به کار
می‌برد:

«گفتم‌ای جان جهان، دفتر گل عیبی نیست
که شود فصلی بهار از می ناب آلوده»
یعنی آن‌چنانکه گل در بهار از قطره باران
سیراب می‌گردد، چه عیبی دارد که آدمی از
نعمات دنیایی نیز بهره‌مند گردد: «و لاتنس
نصیبک من الدنيا»^(۶)

آن‌چنان‌که:
«آشنایان ره عشق در این بحر عمیق
غرقه گشتند و نگشتند به آب آلوده»
این ادامه استدلال راوی متن است (خطاب به
مغیبه)

یکی از ابعاد معنایی بیت این است که بسیاری
بوده‌اند که در این دنیا زیسته‌اند و از آن بهره
برده‌اند، بی‌آنکه گردی از «حب دنیا» بر دل آن‌ها
بنشینند.

بیت:
«گفت: حافظ لغز و نکته به یاران مفروش
آه از این لطف به انواع عتاب آلوده»
پایان این مکالمه راز آلود است، مکالمه‌ای که
گویي در خواب رخ داده است.

آری، حضرت عشق به دلائل و علّت‌های
عاشقان آگاه است. توجیه و ظن بندگان کجا و
حکمت دقیق الهی کجا؟

در پایان تمام غزل را با هم مرور می‌کنیم:

دوش رفته به در می‌کده خواب‌آلوده
خرقه‌تر، دامن وسجاده شراب‌آلوده
آمد افسوس‌کنان، مغیبه باده‌فروش
گفت: بیدار شو ای رهرو خواب‌آلوده!
شستشویی کن و آنکه به خرابات، خرام
تا نگردد ز تو این دیر خراب، آلوده
به هوای لب شیرین دهان چند کنی
جوهر روح، به یاقوت مذاب آلوده؟

به طهارت گذران منزل پیری و مکن
خلعت شیب چو تشریف شباب آلوده
پاکی و صافی شو وز چاه طبیعت به‌درای
که صفایی ندهد آب تراب آلوده ...
گفتم: «ای جان جهان، دفتر گل عیبی نیست
که شود فصل بهار از می ناب آلوده»

آشنایان ره عشق، در این بحر عمیق
غرقه گشتند و نگشتند به آب آلوده»
گفت: «حافظ لغز و نکته به یاران مفروش»
آه از این لطف به انواع عتاب آلوده

بی‌نوشت‌ها:

۱. انسان، ۲۱

۲. واقعه، ۱۹

۳. وسائل‌الشیعه، ج ۱، ص ۴۵، روایت ۲ (این روایت از
شرح بیانی از یکی دیگر از غزل‌های حافظ، در کتاب
«جمال آفتاب» که اقتباس به مضمون از شرح عرفانی
علامه طباطبائی بر غزل‌های حافظ است، نقل
می‌گردد)

۴. آل عمران، ۱۸۵

۵. حدیثی از پیامبر اکرم (ص)

۶. قصص، ۷۷

